

به نام خدا

# دست خط عاشقی (۱)

احسان نیری

انتشارات ارسطو  
(چاپ و نشر ایران)  
۱۳۹۶

سرشناسه: نیریزی، احسان، ۱۳۶۵ -  
عنوان و نام پدیدآور: دست خط عاشقی (۱) / نویسنده احسان نیریزی.  
مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س م.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۸۰-۹  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: مجموعه اشعار فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع: Persian poems -- 20th century  
رده بندی کنگره: PIR۸۳۵۴ ۱۳۹۶ ۸۸۵آ۹ /  
رده بندی دیویی: ۸۳/۶۲ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۴۹۵۲۰

نام کتاب: دست خط عاشقی (۱)  
نویسنده: احسان نیریزی  
ارتباط با نویسنده: ehsannerize@gmail.com  
تلگرام: @ehsannerize  
ناشر: ارسطو (با همکاری سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)  
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶  
چاپ: مدیران  
قیمت: ۹۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۷۰-۹  
تلفن های مرکز پخش: ۳۵۰۹۶۱۴۵ - ۳۵۰۹۶۱۴۶ - ۰۵۱  
www.chaponashr.ir



انتشارات ارسطو



چاپ و نشر ایران

تقدیم

به روح بلند پدرم

به مادر عزیزم

و

به همسرم فریده که زیباترینم و الله دنیا سر عشق را به منم هدیه داد.

به پسرعم یاسین نور دیدگانم

که به رسم دور سر یوسف است بر لایم.

و به بارانم که تمام احساسم از لایم است.

احسان، نیریز سر

بهار ۹۶



## مقدمه

دوستان عزیزم،

مخاطبین گرامی

و عزیزانم،

پس از مدتها سکوت و تحمل ناملايمتی های روزگار بار ديگر قلبم بر صفحات سفيد دفتر زندگی زده و مهر سکوت از لب شکسته به یاد شما و برای شما آنچه از خوبی ها و بدی های زمانه بود به رشته تحریر در آوردم. گاهی ما انسانها در زندگی لحظات خوش و شیرین را تجربه میکنیم و از آن لذت می بریم و گاهی در پیچ های تند زندگی و در همان لحظات شیرین و سر بزنگاه ساز خوش زندگی ناکوک و ناخوش می شود که من نوعی نیز، از آن مستثنی نبودم. نکته قابل تامل آن است که در این ناخوشی ها هر یک از ما تعبیر و تفسیری از مسائل و مشکلات داریم حال اگر آن مشکل عاطفی و درونی باشد.

بی شک احساسات بیشتر بر آدمی تاثیر میگذارد من نیز در تنگنای این راه دشوار خود را اسیر و محصور دنیایی دیدم که در درونم آن را به زندانی باديوارهای بلند وميله های اهني تعبیر نمودم زیرا معتقدم زندانی بودن فقط اسیر دیوار و میله های آهني بودن نیست میتوان آزاد و رها بود اما روح و افکار در درون خویش زندانی و محصور باشد. هدف از این گفتار آن است که بگویم مخاطبین عزیزم در بعضی از اشعار و نثرهای سپیدم از واژه های محصور در زندانی و غیره به طور مداوم استفاده شده و شاید مخاطب را بر آن دارد که شاید نویسنده و مولف موضوع، خود زندانی و محصور باشد لیکن چنین نبوده و نیست.

اما به دلیل جدایی و غمهای هجرانی که آدمی از فراغ دوستان و عزیزان می بیند به درون غار تنهایی خویش فرو می رود. من نیز این لحظات را چه تلخ و چه شیرین از هجران و فراغ و وصال تجربه کردم این اشعار و نثرهای سپید در عین سادگی از وقایع روز زندگی شخصی ام اقتباس و در قالب شعری و ادبی قرار گرفته است و نشان از احساسات عمیق داشته که توسط این حقیر به رشته تحریر درآمده که گاهی از اشعار بزرگان شعر نو و سپید نیز در برخی از آنها استفاده نمودم. زیرا لمس واقعیت ملموس آن اشعار و تطابق با شرایط زندگی و تلفیق احساس و ادبیات باعث و بانی این امر شده..

سلامتی، شادی، شادکامی و خوشبختی واقعی از آن شما باد در روزهای زندگی.

و سلام

سالی که بدون تو تحویل شد...!

سال ۹۴ هم با تمام آرزوهای رسیده و نرسیده ما امروز تمام شد!

آرزوهایی که تو رسیدی و من نرسیدم...!

چقدر دلتنگ است پرنده دلم برای لبخندهای تو و باران!

چقدر سال جدید رنگ و رویش پریده، از بی وفایی تو فریده!

چقدر سطرهای دلتنگی و علاقه به ضمیر دوم شخص مفرد در بدن و ذهنم  
جا مانده! ساعت ۸/۱۲ ثانیه دلتنگی های من است و سال تحویل شد...

اما...! سال من بدون دیدن چهره ماه تو...

سال من بدون لمس مهربانی های تو...!

تحویل نشد... عزیزم، عزیزانم سال نو مبارک...

اما من در آرزوهای ۹۴ ماندم....!

توپها شلیک شدند،

نقاره‌ها به صدا درآمدند،

سال ۹۵ خورشیدی بدون مکث ثانیه‌ها شروع شد،

ملودی زیبای صدایت را شنیدم،

متشکرم،

که هنوز هم اینقدر مهربانید،

متشکرم،

از این همه احساس‌های خوبی که با بغض ترکیده به من هدیه دادید،

چه عیدی زیبایی بود...

بغض‌های ترکیده...

اشکهای جاری... مرور مهربانی‌های گذشته! و...

و... شنیدن اینکه سال شما هم بدون من...

بدون شنیدن صدای من تحویل نشد...

چه عیدی زیبایی بود...

متشکرم!

از این همه محبت،



از این همه انتظار برای آمدنم،

بهارتان سبز،

لبانتان خندان،

بهار جانم...

باران جان!

مادر عزیزم...

همسر زیبایم...

ممنونم که با آمدن بهار، زمستان دلم را به جوانه زدن تشویق می‌کنید!



میگویند راز آلودترین لبخند دنیا را ژ کوند در تابلوی

لبخند مونالیزا به تصویر کشید..

که هر گاه به تصویرش، می‌نگری لبخندی سحرآمیز و مرموز را نظاره  
می‌کنی

اما من تصویری از لبخند زیبای تو را در ذهنم نقاشی کرده ام

که ژ کوند و مونالیزایش بدان لبخند رویایی غبطه می‌خورند

لبخند تو از دیدگاه چشم عاشق من؛ ژ کوند و مونالیزایش را درهم شکست...

کاش می‌توانستم این کشف خوشایند لبخند تو را من به تصویر بکشم

تا دنیا مونالیزا و ژ کوند را برای همیشه به فراموشی بسپارد

و موزه لوور تابلوی که به آن می‌بالید را از دیوارهایش بردارد.



شيبه پنجره شده ام...

با دهان نيمه باز...

از اين همه... سخت بودنت!

سرطان پايان زندگي نيست...

تصور ابتلا به نداشته تو ست

که

درمان ندارد!

که

بي چون و چرا مرگ آور است...



باران امروز، برای تو بود!

افسانه‌های قدیمی می‌گویند!

وقتی پرنده‌ای دلتنگ تو بشود

باران می‌بارد

آری امروز دلتنگ تو بودم

پرنده در قفس دلم، دل تو و هوای تو بوده...

(۹۵/۱/۲)



سالهای دلتنگی هایم را برای مردم این شهر کتاب نوشته بودم...

« من و تلاقی نفسهایت »

اینک تو اینجایی درست میان سینه ام!

و انگار...

تمام شاعرانگی ها و نویسندگی هایم

در من نفس می کشند...!

نیستی چقدر تنهایی سخت است...

عزیز دلم...

سفید باشید یا سیاه

فرقی نمی کند...

چمدانت را ببند عشق من!

یک شب با واقعی ترین اسب دنیا خواهم آمد!

و تو را...

برای یک عمر زندگی خواهم دزدید...



راستی تو کلافه نیستی از این همه دوری و دلتنگی...

دیروز

آسمان را به زمین دو ختم!

چرا هر کاری می‌کنم

شنیده نمی‌شوم در چشمان تو...

من...

سرزمینی شده ام...

که اشغالگرم هیچ تمایلی به حفظ غنیمتش ندارد...



لبخندی زيبا...

نگاهی عمیق... و

چهره‌ای خونسرد...!

حرفم را پس می‌گیرم!

چهره‌ای گرم...

بعد از تو فهمیدم که آدمهای خاص

هیچ تلاشی برای خاص بودن نمی‌کنند...

لبخند مهربان تو...

تمام خاطرات خوب دانشگاه و جوانی را برایم

تداعی می‌کند!

خاطرات پائیزی بعد از جشن سالن همایش‌ها را...

بامن بمان...

بی‌توانگار...

هر روز پرونده‌ام را دستم می‌دهند

و از دانشگاه اخراجم می‌کنند...!

